

دکتر لوید کار، غزل غزل‌ها، سخنرانی ۲

لوید کار و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دومین سخنرانی دکتر لوید کار در مورد غزل غزل‌ها است. دکتر کار. ما لحظاتی پیش در مورد تفسیر طبیعی غزل غزل‌ها، غزل غزل‌ها، صحبت می‌کردیم، نه به عنوان تمثیل، نه نمادشناسی، نه درام، بلکه صرفاً به عنوان شعر، شعر عاشقانه

و حالا می‌خواهم کمی وقت بگذارم و به آن دو عنصر نگاهی بیندازم. اول، منظور از شعر چیست، و بعد به طور خاص منظورمان از شعر عاشقانه چیست و اینکه این کتاب خاص چه ارتباطی با شعر عاشقانه‌ی باستانی خاور نزدیک دارد که نمونه‌هایی از آن را داریم. در چند دقیقه‌ی آینده در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد.

اولاً، آهنگ شعر است. شعر یک اثر است. خود کلمه یونانی به معنای چیزی است که ساخته شده یا کنار هم قرار گرفته است.

همیشه از افرادی که به یک جلسه شعرخوانی می‌آیند و می‌گویند، خب، من همین امشب موقع آمدن این را پشت پاکت نوشتم، خنده‌ام می‌گیرد. واکنش فوری من این است که این شعر نیست. شعر به کمی کار، کمی شکل‌دهی، کمی ساختاردهی، کمی انتخاب کلمات و اصطلاحات و قالب‌ها نیاز دارد.

حالا، وقتی درباره شعر در دنیای باستان صحبت می‌کنیم، چیزهای متنوعی برای انتخاب داریم. البته شاعران یونانی، شاعران لاتین و در دوران مدرن، شاعران معاصر، شاعران کلاسیک و بقیه شعرها هم هستند. و وقتی به شعر به زبان انگلیسی فکر می‌کنیم، معمولاً یا به نوعی شعر آزاد، مانند بسیاری از اشعار معاصر، فکر می‌کنیم، یا به ساختارهای رسمی‌تری که در آنها ریتم و قافیه، توالی‌های خاصی از طول بندها و از این قبیل چیزها را داریم.

اما وقتی در مورد شعر کتاب مقدس و شعر باستانی خاور نزدیک به طور کلی صحبت می‌کنیم، دیدگاه کمی متفاوت داریم. ایده کلیدی یا روش کلیدی در شعر باستانی لزوماً قافیه یا ریتم نیست. کمی از آن وجود دارد اما نه زیاد.

بلکه، مشخصه شعر کتاب مقدس، به ویژه و شعر باستانی خاور نزدیک به طور کلی، چیزی است که به آن توازی می‌گویند. این بدان معناست که یک جمله به روشی خاص تکرار می‌شود یا به آن اضافه می‌شود که تکرار را ایجاد می‌کند. می‌توانیم آن را قافیه فکری بنامیم نه قافیه کلامی.

کتاب مزامیر پر از این نوع چیزها است. چندین دسته مختلف وجود دارد، فقط به دو یا سه مورد اشاره می‌کنم. یکی از آنها توازی معمولی استاندارد است که در آن مصرع دوم ایده یا فکر مصرع اول را تکرار می‌کند.

رویکرد دوم به این موضوع این است که خط دوم ایده خط اول، یعنی موازی‌سازی متضاد، را برعکس می‌کند یا ممکن است وضعیتی پیش بیاید که خط دوم به خط اول اضافه شود و سپس خط سوم به خط دوم اضافه شود. بنابراین، این نوعی حرکت پله‌ای است، هر خط در یک زمان

یا یک قطعه‌ی خاص دارید که بعداً با جزئیات بیشتری در مورد آن صحبت خواهیم کرد، یک قالب شعری توازی، که به آن کیاستیک یا چلیپایی می‌گویند، که در آن شما یک جمله بیان می‌کنید، یک توضیح دوم در مورد آن، و سپس در سطر بعدی، ابتدا توضیح دوم انتخاب می‌شود، و سپس بخش اول سطر اول در

نیمه‌ی آخر سطر دوم توضیح داده می‌شود. بنابراین، نیمه‌ی اول سطر اول و نیمه‌ی دوم سطر دوم با هم می‌آیند، و برعکس، نیمه‌ی اول سطر دوم و نیمه‌ی آخر سطر اول با هم می‌آیند. به این می‌گویند چلیپایی

حالا به آن برمی‌گردیم. این نکته‌ی مهمی است، زیرا در مورد چگونگی درک ما از غزل سلیمان حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. اما اینها راه‌هایی برای بیان این قافیه‌های فکری هستند

چند مثال از غزل غزل‌های سلیمان. فصل ۲، آیه هشتم. صدای محبوب من، اینک او می‌آید، جست و خیز کنان بر کوه‌ها، و از تپه‌ها بالا می‌رود.

پریدن از روی کوه‌ها، پریدن از روی تپه‌ها. نه دو ایده جداگانه، بلکه دو روش برای گفتن یک چیز واحد. و این به معنای کامل و عادی کلمه، توازی است.

مثال دیگر. فصل ۲، آیه ۶. این هم توازی است، اما کمی متفاوت است. در این مورد، سطر دوم به سطر اول اضافه می‌شود.

این خانم جوان بیچاره دیوانه‌وار عاشق آن مرد است. کاش دست چپش زیر سر من بود و دست راستش مرا در آغوش گرفته بود. او نمی‌خواهد هر دو دستش زیر سرش باشد

او یکی را دور کمرش و یکی را زیر سرش می‌خواهد. بنابراین، در این آیه به این ایده اضافه شده است. و ما نمونه‌های بسیار زیادی از آن را در این کتاب و در مطالعات دیگر شما در مزامیر و بسیاری از پیامبران و موارد دیگر خواهیم یافت.

نشانه‌ی استاندارد شعر عبری، توازی است. یعنی اضافه کردن یا گفتن یک چیز به دو یا سه روش مختلف. حال، به طور خاص، غزل غزل‌ها در دسته‌ای قرار می‌گیرد که ما آن را شعر عاشقانه می‌نامیم.

خب، این چیز غیرمعمولی نیست. هر ملتی شعر عاشقانه خودش را دارد، چه به بین‌النهرین باستان برگردد که در یک یا دو دقیقه دیگر به آن خواهیم پرداخت، و چه به شعری که کسی همین پنج دقیقه پیش برای دوست دختر جدیدش تمام کرده است. شعر عاشقانه

خیلی زیاد. حالا، تفاوت اینه که بعضی‌هاش خوبه، و بعضی‌هاش نه. دوستت دارم، دوستت دارم، آره، آره، آره.

این یک چیز را می‌گوید، اما «چگونه می‌توانم تو را دوست داشته باشم؟» «بگذار راه‌ها را بشمارم» بیان بسیار بهتری از شعر عاشقانه است. حالا، اینجا با چه چیزی سر و کار داریم؟ خب، ما نمونه‌های زیادی از شعر عاشقانه از جهان باستان داریم. چندین مجموعه، بین‌النهرین، مصر، و چند قطعه و تکه دیگر از جاهای مختلف.

و آنها عناصر خاصی با خود دارند. بیایید ابتدا به برخی از اشعار عاشقانه بین‌النهرین نگاهی بیندازیم. حالا چند نکته در این مورد، و من قصد دارم برخی از آنها را بخوانم، نه اینکه فقط سعی کنم آنها را برای شما نقل قول کنم.

قطعاً، همانطور که گفتم، این در بسیاری از زبان‌ها رایج است. در این اشعار عاشقانه، شباهت‌ها، تفاوت‌ها، شباهت‌ها و تفاوت‌های زیادی وجود دارد. بیایید ابتدا به آنها نگاهی بیندازیم و سپس برمی‌گردیم. به برخی از عناصر مشترک نگاه می‌کنیم و سپس به برخی از تفاوت‌ها می‌پردازیم.

اشعار عاشقانه بابلی، و اشعار بین‌النهرین، دو گروه هستند. یک گروه اولیه وجود دارد که احتمالاً به هزاره سوم قبل از میلاد برمی‌گردد، و گروه دیگری که از هزاره اول می‌آید، تقریباً همزمان با، شاید کمی بعدتر، از غزل سلیمان، از بابل و بین‌النهرین. در شعر بین‌النهرین و شعر بابلی، مجموعه‌ای از قطعات جداگانه وجود دارد.

چند دقیقه پیش که داشتیم درباره تئاتر صحبت می‌کردیم، اشاره کردم که یک سری دستورات عمل صحنه‌ای یا دستورات عمل‌هایی برای خوانندگان وجود دارد که نشان می‌دهد این نمایش کجا باید انجام شود و چگونه باید نقل شود. و شعر عاشقانه در بین‌النهرین باستان این عناصر را در خود دارد. اما نکته مهم در این شعر عاشقانه بابلی و بین‌النهرین باستان این است که با پرستش مرتبط است.

این یک آیین باروری، یک پرستش باروری است. چه به آثار کنعانی از اوگاریت نگاه کنیم و چه به آثار بابلی چه به آثار سومری قدیمی‌تر، موضوع اصلی در همه آنها رابطه بین خدا و الهه و باروری است که با تحقق رابطه زناشویی بین خدا و الهه به زمین می‌رسد. این یک موضوع مشترک در تمام ادیان باروری خاور نزدیک باستان و جدا از اسرائیل، در سراسر جهان باستان است.

حال، این به معنای بازآفرینی ازدواج مقدس بین خدا و الهه است که سالانه بین گاهی پادشاه، نوزی، و کاهنه اعظم که تجسم اینانا، الهه است، انجام می‌شود. بنابراین پادشاه و الهه به عنوان بخشی از آیین پرستش، به طور منظم در جامعه، پیوند زناشویی، یا همان پیوند جنسی، دارند. همین اتفاق در مطالب بعدی نیز رخ می‌دهد.

در اولی نوزی و اینانا را دارید، در فرقه کنعانی بعل و آنات را دارید، و این نوع چیزها همیشه وجود دارند. و شعر عاشقانه با آن روابط خاص گره خورده است. بگذارید مثالی بزنم.

در متون بابلی، خدای اصلی مردوک و الهه او ایشتار است، و او همچنین یک دوست دختر در کنار خود دارد، نام او زارپانیتوم است، و در اینجا رابطه‌ای وجود دارد که کاملاً به صراحت بیان شده است. حالا اجازه دهید اینجا نقل قول کنم. این از رابطه بین پادشاه دوموزی و الهه اینانا است.

او آماده می‌شود تا از او در معبد، کاخ، در شبستان مقدس استقبال کند، و شاعر می‌گوید، او سنگ‌های باسن را برمی‌دارد و آنها را روی باسن خود می‌گذارد. اینانا سنگ قبرها را برمی‌دارد و آنها را روی سرش می‌گذارد. او سنگ‌های لاجورد را برمی‌دارد و آنها را روی پشت گردنش می‌گذارد.

او نوارهای طلائی را می‌چیند و آنها را روی موهایش، روی سرش می‌گذارد. او گوشواره‌های باریک طلائی را برمی‌دارد و آنها را روی گوش‌هایش می‌گذارد. او عسل شیرین را می‌چیند و آن را دور کمرش می‌بندد.

او مرمر سفید روشن را برمی‌دارد و آن را روی مقعد خود می‌گذارد. او بید سیاه را برمی‌دارد و آن را روی فرج خود می‌گذارد. او صندل‌های زینتی را برمی‌دارد و آنها را به پاهای خود می‌پوشد.

و در ناف آسمان، خانه انلیل، معبد، دوموزی او را ملاقات کرد. این یک شعر عاشقانه از این دوره است، و بسیار صریح است، و به وضوح به فرقه باروری مرتبط است. در سکانس بعدی، مردوک، این روایت بابلی است، مردوک با ایشتار، آریانیسم او، صحبت می‌کند، که همسرش، ملکه، چیزی شبیه دوست دختر ایشتار است.

پس آریانیسم توی سلولش، توی اتاقش خوابیده. اما تو دختر قدکوتاه و نقره‌ای منی. انگار توی بابل باستان به بورها بیشتر خوش می‌گذشته

تو مادر ایشتر بابل هستی، زیبا، ملکه بابلی‌ها. تو مادر هستی، یک نخل عقیق سرخ، زیبا. و بنابراین اینجا توصیفاتی وجود دارد، این اشعار عاشقانه وجود دارد که از این نوع چیزها بیرون می‌آیند

حالا در مصر، ما هم چیزی شبیه به این داریم. مجموعه‌ای به نام «ترانه‌های باغ» وجود دارد، و این‌ها نسبتاً کوتاه هستند، و این یک نمونه کوچک است. انار می‌گوید انگار دندان‌هایش دانه‌های من هستند، انگار سینه‌هایش میوه من

این شعر است، شعر درخت انار که سخن می‌گوید و خود را با دختر درون شعر یکی می‌داند. ایده‌های بسیار رایج، هم از مصر و هم از بین‌النهرین. اجازه دهید چند نمونه دیگر از ادبیات مصر و نحوه ارتباط برخی از این موارد با غزل سلیمان را برای شما بیان کنم

اول، در فصل ۱، آیه ۱۰ از این سرود، این را می‌خوانیم، خب در واقع از آیه ۹ شروع می‌شود. عشق من، تو را به مادیانی از ارابه‌های فرعون تشبیه می‌کنم. گونه‌هایت با زیورآلات زیبا هستند، گردنت با رشته‌های جواهر ما برای تو زیورآلاتی از طلا خواهیم ساخت که با نقره مرصع شده‌اند

این یه جورایی یه قطعه کوتاه و جالبه. یکی از اشعار مصری، از مجموعه اشعار چستر بیٹی، شماره ۳۹ این مجموعه. زن داره با معشوقش صحبت می‌کنه

لطفا سریع به سمت عشق خانم بیا، مانند اسب پادشاه، گلچینی از هزاران اسب از میان تمام گله‌ها، پیشتاز اصطبل‌ها. او در چراگاهش از دیگران جداست و صاحبش دروازه‌اش را می‌شناسد. به محض اینکه صدای شلاق را بشنود، دیگر عقب نمی‌کشد

هیچ کاپیتانی در این سرزمین نیست که بتواند از او جلو بزند، اما خب، معشوقه خانم می‌داند که او نمی‌تواند از او دور شود. تو مثل مادیانی در میان ارابه‌های فرعون هستی، نهایت جذابیت جنسی. حالا، مادیان‌ها هرگز ارابه‌ها را نمی‌کشند، آنها را اسب‌های نر می‌کشند

یکی از کارهایی که دشمن برای مختل کردن حملات ارابه‌ها یاد گرفت، رها کردن مادیان‌های در حال جفت‌گیری در میان اسب‌های نر بود. این کار انواع مشکلات را ایجاد می‌کرد. خب، دختر داستان غزل غزل‌ها این یکی را می‌دانست

مثال دیگر، فصل دوم، آیه دوازدهم است. گل‌ها بر زمین ظاهر می‌شوند، زمان آواز خواندن فرا رسیده است و صدای کبوتر چاهی در سرزمین ما شنیده می‌شود. زمستان گذشته است و باران تمام شده و رفته است

درخت انجیر میوه می‌دهد، تاک‌ها شکوفه می‌دهند و عطر می‌دهند. برخیز، عشق من، زیبای من، بیا، ای کبوتر من، بیا. یکی از اشعار عاشقانه مصری، این در همان مجموعه اولیای است که به آن اشاره کردم، فقط بخشی از آن را بخوانید

صدای قمری سخن می‌گوید. صدای قمری در سرزمین ما شنیده می‌شود. صدای قمری سخن می‌گوید، روز در حال طلوع است، به کدام سمت می‌روی؟ پرنده کوچک را رها کن، تو باید، تو مرا سرزنش می‌کنی

معشوقم را بر بالینش یافتم و قلبم لبریز از عشق شد. گفتیم تا دستم در دست توست، هرگز از تو دور نخواهم بود و در هر جای دلخواه با تو قدم خواهیم زد. او مرا به عنوان اولین دختر قرار می‌دهد، قلب مرا نمی‌شکند.

اما آنجا شعر عاشقانه و این ایده اینجاست، این نظر در مورد آواز فاخته. یک مثال دیگر، در فصل ششم از بیت هشتم، بخشی از این را قبلاً خواندیم.

شصت ملکه و هشتاد صیغه، دوشیزگان بی‌شمار وجود دارد. کبوتر من، کامل من، تنها اوست، محبوب مادرش، بی‌عیب و نقص برای او که او را به دنیا آورده است. باز هم، در شعر عاشقانه مصری

کبوتر من، بی‌نقص من، تنهاست. یگانه، بانوی عشق بی‌همتا، بی‌نقص‌تر از جهان. او مانند ستاره‌ای در حال طلوع در آغاز سالی فرخنده است.

او که جلالش می‌درخشد، بدنش می‌درخشد، چشمانش هنگام خیره شدن باشکوه است، و لب‌هایش هنگام صحبت کردن شیرین است. او کلمه‌ای بیش از حد نمی‌گوید. گردنش برافراشته، نوک سینه‌هایش درخشان. لاجورد واقعی، موهایش، بازوهایش از طلا ظریف‌تر، انگشتانش مانند گل‌های نیلوفر آبی باز می‌شوند.

وقتی کمرش سفت است، باسنش آویزان می‌شود. پاهایش کمال او را آشکار می‌کنند. وقتی روی زمین راه می‌رود، قدم‌هایش التماس‌آمیز است.

او قلب مرا در آغوش خود می‌گیرد. او سر هر مردی را به خود معطوف می‌کند. همه مجذوب نگاه او می‌شوند.

هر که او را در آغوش می‌گیرد، شادمان می‌شود، زیرا او موفق‌ترین عاشقان شده است. وقتی بیرون می‌آید، همه می‌توانند ببینند که هیچ‌کس مانند او نیست. «این آهنگی درباره یکی از الهه‌هاست، اما ایده آن وجود دارد. این یک آهنگ عاشقانه است.

ما نمونه‌هایی از آن را از بابل، بین‌النهرین، مصر، کنعان و همه جای دیگر داریم. این یک مضمون رایج در شعر عاشقانه است. برخی از عناصر شعر عاشقانه چیست؟ آیا غزل‌ها این موارد را به اشتراک می‌گذارند؟ بله، در واقع وجود دارد.

یکی از چیزهای خیلی جالب، و این دقیقاً در تمام مثال‌هایی که داریم، دیده می‌شود. آهنگ‌ها سخنرانی هستند، مرد و زن. نکته‌ی جالب در مورد آن این است که در هر مثالی که تاکنون داشته‌ایم، زن دو برابر مرد صحبت می‌کند.

بابل، مصر، بین‌النهرین، کنعان، سرود سلیمان. الگو ثابت است. دو برابر خطوط مربوط به زن، خطوط مربوط به مرد.

خب، این چیزی بیش از یک اتفاق است. ممکن است یک یا دو بار با آن مواجه شوید، اما وقتی در تمام متون ادبی تکرار می‌شود، به نظر می‌رسد که این یک الگو است و آهنگ هم با آن الگو مطابقت دارد. چند نکته‌ی دیگر هم وجود دارد.

برخی از عناصر رایج. چیزی که بسیار رایج است چیزی است که ما آن را جملات «من-تو» می‌نامیم. اگر آنها در مورد معشوق با شخص دیگری صحبت می‌کنند، می‌گویند او یا معشوق من یا معشوق من به صورت سوم شخص.

اما وقتی با هم صحبت می‌کنند، همیشه رابطه‌ی «من-تو» است. این در انگلیسی برای ما خیلی معنی ندارد، چون برای دوم شخص مفرد نداریم. «من»، «تو»، «او» است.

ما، شما، آنها. اما اگر شما، برای مثال، به زبان آلمانی یا فرانسوی یا لاتین یا بسیاری از زبان‌های دیگر صحبت و برای تو je می‌کنید، در دوم شخص مفرد شکل جداگانه‌ای وجود دارد. برای مثال، در فرانسوی، برای من tu است.

شما فقط در روابط خانوادگی یا بسیار نزدیک tu استفاده می‌شود، نه vous اما اگر در یک گروه هستید، از استفاده می‌کنید، هرگز با مافوق یا با غریبه استفاده نمی‌کنید. و در زبان عبری و در tu از شکل مفرد ترجمه‌های اینجا، در آهنگ و در متون مصری و ادبیات بین‌النهرین، همیشه به این شکل مفرد است.

تو، تو، اگر فرانسوی بود، این عبارت رابطه‌ی شخصی و صمیمانه، شکل «من-تو». این در سراسر ادبیات رایج است. عنصر دومی که اینجا در ادبیات زیاد به چشم می‌خورد، ایده‌ی شادی و هیجانی است که عشاق یا منتظرش هستند یا آن را به اشتراک می‌گذارند.

باز هم، این جمله در تمام متون ادبی تکرار می‌شود. مرا همچون مهربی بر قلبت، همچون مهربی بر بازوانت قرار بده. عشق به اندازه مرگ قوی است.

شور و هیجان آن رابطه. کاش برای من مثل برادری بودی که از سینه مادرم شیر می‌خورد. اگر بیرون می‌دیدمت، می‌بوسیدمت.

هیچ‌کس از من متنفر نخواهد بود. آن اشتیاق برای صمیمیت، شادی و هیجان. و درست در کنار آن مشکل نوعی مانع یا چیزی که سر راه قرار می‌گیرد، وجود دارد.

عشق هیچ‌وقت بی‌دردسر نیست. در این مورد، در غزل غزل‌ها، این خانم جوان چند برادر دارد. فصل ۱ برادرانم از من عصبانی بودند.

آنها مرا نگهبان تاکستان کردند، اما من از تاکستان خودم مراقبت نکرده‌ام. ما نمی‌خواهیم خواهر کوچکمان. با تو به دردسر بیفتد. فصل ۸، آیه ۸. ما یک خواهر کوچک داریم.

او هنوز بزرگ نشده است. وقتی از او صحبت شود، برایش چه خواهیم کرد؟ اگر دیوار باشد، بر روی آن باروهای نقره‌ای خواهیم ساخت. اگر در باشد، با تخته‌های سرو او را خواهیم پوشاند.

هر چیزی که او را از این یارو که دارد می‌آید دور نگه دارد. بعضی وقت‌ها هوا. یک شعر کوتاه خیلی جالب در مورد مصر وجود دارد.

او دارد توصیف می‌کند، مرد دارد قصدش را برای ملاقات با زن توصیف می‌کند. زن آن طرف رود نیل است. مرد می‌خواهد برای رسیدن به او، در نیل شنا کند.

کروکودیل‌ها برای من مثل موش خواهند بود چون می‌خواهم با تو باشم. این ایده هم وجود دارد. آن داستان قدیمی مرد جوانی را که به دوست دخترش زنگ زد و به او گفت چقدر دوستش دارد، می‌شناسی؟

او حاضر بود از جهنم و سیل بگذرد تا با او باشد. بعد گفت، اگر امشب باران ببارد، من تمام نمی‌شوم. خب، این را در این چیزها پیدا نمی‌کنید.

آن شادی و هیجان، انتظار برای پیوند و زمان با هم بودن وجود دارد، اما همیشه این مخالفت‌ها و موانع سر راه وجود دارند. اما در شعر عاشقانه، آنها کنار گذاشته می‌شوند و در جایی در امتداد خط به کمال می‌رسند. آن شادی و هیجان بخشی از آن است.

یکی دیگر از عناصر رایج در شعر عاشقانه چیزی است که می‌توانیم آن را توصیفات فیزیکی بنامیم. این در غزل‌ها نیست، بلکه در کتاب اول کتاب مقدس، کتاب پیدایش، فصل ۲، آمده است، وقتی آدم آفریده می‌شود و خدا نمی‌تواند شریک مناسبی برای او پیدا کند، او را می‌خواهاند و دنده‌ای از آدم می‌گیرد، آیه ۲۱. و در آیه ۲۲، از دنده‌ای که گرفته بود، زنی آفرید و او را نزد مرد آورد.

و بعد آیه ۲۳، به نظرم جالب است که اولین کلمات ثبت شده از گونه بشر در کتاب مقدس، حالا آدم حیوانات را نامگذاری کرد، ما نمی‌دانیم او چه نامی بر آنها گذاشت زیرا آن کلمات را نداریم، اما اولین کلمات ثبت شده از انسان در آیه ۲۳ آمده است. و این یک شعر عاشقانه است. بالاخره این استخوانی از استخوان‌های من، گوشتی از گوشت من است.

او را زن خواهند نامید زیرا از انسان گرفته شد. ببینید، درست در باغ عدن، خدا می‌دانست که عشق بخش مهمی از روابط است. و هنگامی که آدم از خواب بیدار شد، از آن بیهوشی القا شده توسط خدا بیرون آمد و آن موجود زیبا را دید که در کنارش ایستاده است، وای، بالاخره، استخوانی از استخوان من، گوشتی از گوشت من.

خب، این شروع خوبی است، خیلی مفصل نیست، اما شروع خوبی است. و وقتی به غزل سلیمان و سایر متون ادبی هم می‌پردازیم، توصیفات بسیار دقیقی از زیبایی‌های ظاهری شخصیت‌ها به دست می‌آوریم. برای مثال، در فصل ۴ غزل، بنگر، تو زیبایی، عشق من، بنگر تو زیبایی.

چشمات از پشت روبندت چون کبوتر است. موهایت مانند گله بزهایی است که از دامنه‌های جلعاد پایین می‌آیند. آن بزهای بلند و سیاه‌مو که پایین می‌آیند، مانند موهای او هستند که هنگام حرکت موج می‌زنند.

تصویر بعدی کمی عجیب است، اما لحظه‌ای به آن گوش دهید. دندان‌هایتان مانند گله میش‌های پشم‌چینی شده‌ای است که از شستشو برگشته‌اند. همه آنها دوقلو به دنیا می‌آورند و هیچ کدامشان داغدار نیستند.

یک مشکل کوچک در ترجمه، کمی بعد به آن خواهیم پرداخت، اما باز هم، این توصیفی از دختر است. بیت دو سینه‌ات مانند دو بچه آهو هستند، دوقلوهای یک غزال که در میان سوسن‌ها می‌چرند. بیت ۷، تو، ۵، همه زیبا هستی، عشق من، هیچ نقصی در تو نیست.

ای عروس من، با من از لبنان بیا، با من بیا. آیه ۱۰، عشق تو چه شیرین است، ای خواهر من، ای عروس من، عشق تو چه بسیار نیکوتر از شراب و عطر روغن‌های تو از هر عطری است. لب‌های تو شهد را تقطیر می‌کند، ای عروس من، عسل و شیر زیر زبان توست.

عطر لباس‌هایت مثل عطر لبنان است. توصیفات نسبتاً دقیقی دارد. فصل ۵، قبلاً گفتم که دختر در این اشعار دو برابر مرد صحبت می‌کند و این هم نمونه‌ای از آن.

آیه ۱۰ از فصل ۵، محبوب من سراپا درخشنده و سرخ‌فام است، و در میان هزاران نفر ممتاز. سرش از طلای ناب است، گیسوانش موج، سیاه چون کلاغ. چشمانش چون کبوتران در کنار چشمه‌های آب، در شیر شسته شده، و به زیبایی آرایش یافته است.

گونه‌هایش مانند باغچه‌های ادویه، عطر می‌دهند. لب‌هایش سوسن‌هایی هستند که مَر مایع را تقطیر می‌کنند. بازوهایش از طلای گرد و مرصع به جواهرات است.

بدنش همچون عاج ساخته شده با یاقوت کبود است. ساق‌هایش ستون‌های مرمرین بر پایه‌های طلاست. سیمایش همچون لبنان و همچون سروهای آزاد برگزیده است.

گفتار او بسیار شیرین است، او کاملاً خواستنی است. این محبوب من است، این دوست من است، ای دختران اورشلیم. او در آنجا کاملاً صریح است.

مثال دیگری از این موضوع در فصل ۷ آمده است، و این توصیفی از آن بانوی جوان است. ای دوشیزه‌ی شهبانو، پاهایت در صندل‌ها چقدر زیبا هستند. ران‌های گرد تو مانند جواهراتی هستند که با دستانی چیره‌دست تراشیده شده‌اند.

ناف تو کاسه‌ای است که از شراب ممزوج خالی نیست. شکم تو خرمنی از گندم است که با سوسن‌ها احاطه شده است. دو سینه‌ات مانند دو بچه آهو، دوقلوهای یک غزال هستند.

گردنت مانند برج عاج است. چشمانت مانند برکه‌های حشبون، کنار دروازه بیت ریم. بیخ‌ات مانند برج لبنان مشرف به دمشق.

سرت همچون سرخابی بر تو تاج نهاده شده و گیسوانت چون ارغوانی است. پادشاهی در گیسوانت اسیر است. ای معشوق، ای دوشیزه‌ی دلپسند، تو چه زیبا و دلنشینی.

خیلی خیلی صریح. اینها انواع توصیفات هستند که ما داریم، توصیفات فیزیکی، در داستان‌های اینجا، در اشعار عاشقانه در غزل‌ها و جاهای دیگر. عنصر دیگر در اینجا توصیف صمیمیت فیزیکی بین مرد و زن است.

گاهی اوقات به طور خیلی خاص به عنوان اتاق خواب بیان می‌شود. آیه ۲ از فصل ۸. اگر تو را بیرون ملاقات کنم، تو را می‌بوسم و هیچ کس مرا تحقیر نخواهد کرد. تو را هدایت می‌کنم و به خانه مادرم می‌آورم، به اتاق خواب کسی که مرا آباستن شد، به اتاق خواب.

به تو شراب معطر و آب انار می‌دادم تا بنوشی. سپس او در ادامه به توصیف آن رابطه می‌پردازد. آیه ۱۱ از فصل ۶. من به باغ گردو رفتم تا شکوفه‌های دره را تماشا کنم، ببینم آیا تاک‌ها جوانه زده‌اند، آیا انارها شکوفه داده‌اند.

پیش از آنکه متوجه شوم، خیالم مرا در ارابه‌ای کنار شاهزاده‌ام، باغ، قرار داد. در اشعار عاشقانه مصری، اشارات متعددی به مکان‌های خلوت در امتداد رودخانه وجود دارد که عشاق می‌توانند در آنجا پنهان شوند.

و پیدا نشوند. این نیز، چه آن را از بین‌النهرین، چه از مصر یا از این ترانه گرفته باشیم، یک مضمون مشترک است.

یکی دیگر از ایده‌هایی که در ادبیات رایج است، تأکید بر نگاه کردن به معشوق، دیدن شخص، توصیف او و شنیدن صدا است. در اشعار مصری موردی وجود دارد که زن صدای معشوق خود را از آن سوی مرداب می‌شنود، در حالی که او به سمت او می‌آید. ما چنین چیزی را اینجا داریم.

صدای معشوقم را در کوهستان شنیدم. تعدادی از این نوع چیزها وجود دارد. تماس فیزیکی زیادی وجود دارد، بوسیدن، لمس کردن، نوازش کردن.

اون کامنتی که اونجا گذاشت، دست چپش زیر سرم، دست راستش که منو بغل کرده، چیزی فراتر از گذاشتن دست دور کمره. این بخشی از توصیفات که نشون میده یه جورایی داره همدیگه رو نوازش فیزیکی و صمیمانه می‌کنه. کاملاً واضح و آشکاره.

در نهایت، اتحاد جنسی بین عاشقان بسیار بسیار واضح بیان شده است. در این آهنگ، چند دقیقه دیگر، وقتی در مورد ساختار کتاب صحبت می‌کنیم، به این موضوع برمی‌گردیم، در آیات ۱۶ از فصل ۴ تا آیه ۱ از فصل ۵، ای باد شمال، برخیز و ای باد جنوب، بر باغ من بوز. بگذار عطرش در همه جا بپیچد.

بگذار محبوب من به باغ خود بیاید و از بهترین میوه‌هایش بخورد. من به باغ خود می‌آیم، ای خواهر من، ای عروس من. من مُر خود را با عطر خود می‌چینم.

من عسل خود را با عسل خود می‌خورم و شراب خود را با شیر خود می‌نوشم. ای دوستان، بخورید و بنوشید.

ای عاشقان، در عشق‌بازی‌تان عمیقاً بنوشید. آخرین عبارت می‌تواند به عنوان خطابی به آنها ترجمه شود، ای عاشقان، یا در عشق‌بازی‌تان عمیقاً بنوشید. متن می‌تواند به هر دو صورت باشد.

بنابراین، این اوج رابطه است. و ما آن را نه تنها در اشعار بین‌النهرین، بلکه در تعدادی از اشعار مصری نیز به وضوح بیان شده می‌یابیم. این زنی است که می‌گوید، سینه‌ام را بگیر، هدیه‌اش برای تو سرریز می‌شود.

در واقع یک روز در آغوش تو بودن بهتر از صد هزار روز در هر جای دیگر روی زمین است. و این نوع ایده‌ها آنجا هستند. این شعر کوچک و بامزه مستقیماً مرتبط نیست، اما چیزی از آن ایده را در خود دارد.

این مرد است که صحبت می‌کند، من داخل خانه دراز می‌کشم و طوری رفتار می‌کنم که انگار بیمار هستم همسایه‌هایم برای عیادت می‌آیند، و با آنها دخترم را. او دکترها را مرخص می‌کند، او می‌داند چگونه درد مرا درمان کند.

این نوع ایده‌ها در اشعار عاشقانه، غزل‌های سلیمان و دیگر اشعار نیز وجود دارد. حالا یک سوم، یا تا الان چه فکر می‌کنم حدود شش یا هفت مورد، هر چه که باشد، یک مضمون مشترک دیگر است که در اشعار عاشقانه وجود دارد. بین‌النهرینی، کنعانی، مصری، بابلی، کتاب مقدس.

و این استفاده از اصطلاحات خانوادگی برای توصیف این رابطه است. خواهرم، عروسم، پیش من بیا. خواهر، او خواهر او نیست، او دوست دختر او، عروس او، و در این مورد همسر آینده اوست.

اشاراتی به برادرم وجود دارد. می‌توانید آن را در اشعار مصری پیدا کنید، می‌توانید آن را در جاهای دیگر هم پیدا کنید. بگذارید یکی را اینجا برای خودمان پیدا کنم.

شماره ۱۲. من باید از برادرم جدا شوم، و در حالی که مشتاق عشق تو هستم، قلبم در درونم ساکن می‌ماند. برادرم، ای محبوب من، قلبم به دنبال عشق تو می‌دود.

تصمیم گرفتم و برادر به سراغم آمد. برادرم، تو تنها نگرانی من هستی. قلب من عشق تو را به خوبی به یاد دارد.

نصف شقیقه‌ام شانه شده بود. با عجله آمدم ببینمت، و یادم رفت موهایم را مرتب کنم. و از این جور چیزها مدام داریم.

برادر، معشوق. خواهر، عروس. مضمون دیگری که مکرراً تکرار می‌شود، و این تا حدودی از این ایده پشتیبانی می‌کند که این آهنگ درباره پادشاه سلیمان است زیرا در این اشعار به پادشاه و ملکه اشاره‌هایی داریم.

سلیمان پادشاه با تاجی که مادرش بر سر او گذاشت. کسی که لباسی شبیه ملکه پوشیده و در روز عروسی ظاهر می‌شود. در اینجا اشاراتی وجود دارد.

آیه ۱۲ از فصل ۶. پیش از آنکه از خیال خود آگاه شوم، مرا در ارابه‌ای کنار شاهزاده‌ام بنشان. حال، اینها باز هم، اصطلاحات رایج در ادبیات و هم در اشعار عاشقانه از جهان باستان و هم از مطالب کتاب مقدس هستند. این اشاره در فصل ۶ غزل‌ها، آیه ۱۲ آمده است.

چند اشاره که کاملاً به آن نزدیک هستند. وقتی به سمت در بیرونی رفتم، برادر به سمتم آمد. چشمانم را به جاده دوختم، گوشم به این بود که شاید برای مهی کمین کنم.

مهی یک شاهزاده واقعی بوده یا فقط یک شاهزاده خیالی بوده که الهام‌بخش این آهنگ‌ها بوده، جای بحث دارد. شاید این یک اسم مستعار برای پنهان کردن هویت کسی باشد که هست. اما او قصد دارد او را غافلگیر کند.

تنها نگرانی من، عشق برادرم را به او سپرده‌ام. قلبم ساکت نخواهد ماند. من پیک را فرستاده‌ام و او مرا نزد او خواهد آورد.

مهی وجود دارد. شماره ۳۳ است. مهی در این یکی یک شخصیت منفی است.

دلم خواست زیبایی‌اش را در حالی که در خانه‌اش نشسته بودم ببینم. مهی را در ارابه‌اش با گروه تنومندش در جاده یافتم. نمی‌دانم چگونه از حضورش دل بکنم.

آیا باید در پیاده‌روی از کنارش رد شوم؟ رودخانه مثل جاده است، چون جایی برای پاهایم نیست. چقدر احمق، قلب من چرا باید از کنار مهی رد شوی؟ اگر از کنارش رد شوم، باید مشکلاتم را برایش تعریف کنم.

ببین، من مال توام، به او خواهم گفت. و او نام مرا فریاد خواهد زد. اما مرا با اولین نفر از گروهش به حرمسرا خواهد فرستاد.

او خیلی ثابت قدم نیست. او عاشقش است، اما نمی‌تواند با او به جایی برسد. از این جور مشکلات

حالا، ایده شاهزاده یا پادشاه یا شاهدخت یا ملکه در اینجا باعث شده برخی افراد فکر کنند که بله، این واقعاً یک شاهدخت و یک ملکه و سلیمان پادشاه بوده است. اما شواهد موجود در ادبیات نشان می‌دهد که خواهر، برادر، شاهدخت، شاهدخت، ملکه و پادشاه فقط اشکال استاندارد هستند که در ادبیات استفاده می‌شوند. زن در شعر مصری می‌خواهد مانند خواهرش با او رفتار شود، درست مانند اینجا در غزل سلیمان

اگر برادر من بودی، می‌توانستم تو را همین الان توی خیابان بیوسم و هیچ‌کس تعجب نمی‌کرد. تو برادر من نیستی، بنابراین نمی‌توانم، اما خیلی دوست دارم این کار را بکنم. ما این موضوع را بارها و بارها تکرار کرده‌ایم

برادر، خواهر. پادشاه و ملکه، از یک نوع. بن‌مایه‌ی مشترک، ایده‌های مشترک

حال، همه این عناصر در ادبیات وجود دارند، اما تفاوت‌های بسیار جالبی در غزل‌های سلیمان و بقیه اشعار عاشقانه خاور نزدیک باستان وجود دارد. مدتی پیش گفتم که اشعار عاشقانه بین‌النهرین، کنعانی، مصری و بابلی مربوط به فرقه است. این اشعار با دین و پرستش مرتبط هستند

این خدامحور یا خدامحور است. غزل‌ها هیچ‌کدام از این‌ها را ندارد. یکی از دلایلی که فکر می‌کنم این نمی‌تواند یک تمثیل باشد، صحبت از عشق خدا به اسرائیل یا عشق مسیح به کلیسا، این است که هیچ‌کدام از متون ادبی، هیچ‌کدام از واژگان، هیچ‌کدام از کلمات مربوط به خدا یا کلمات مربوط به فرقه در غزل غزل‌ها وجود ندارد

حتی یک کلمه از کلمات مذهبی رایج در بقیه عهد عتیق در اینجا دیده نمی‌شود. تنها احتمال و این دقیقاً در مرز احتمال است، در فصل ۸، آیه ۶ آمده است. متن چنین است...: «مرا چون مَهْری بر قلبت، همچون مَهْری بر بازویت بگذار، زیرا عشق به اندازه مرگ قوی است، حسادت به اندازه گور پی‌رحم است شعله‌هایش شعله‌های آتش، شعله‌ای بسیار سوزان.» چندین نسخه، بخش آخر آن سطر را به عنوان شعله پیهوه ترجمه می‌کنند. حال، مشکل این است که نام پیهوه در متن وجود ندارد

یک مخفف به نام «یه» وجود دارد که نیمه اول «پیهوه» است و گاهی اوقات به عنوان نام خدا در عهد عتیق استفاده می‌شود. برخی از مفسران گفته‌اند که این یک شعله آتش از جانب خداست. اما این اصطلاح صرفاً به عنوان یک صفت عالی استفاده می‌شود

این یک شعله‌ی عظیم یا شعله‌ای سوزان است، شعله‌ای که از جانب خدا می‌آید، اما خدا به طور خاص در این متن مشخص نشده است. این تنها اشاره‌ای است که در غزل سلیمان به هر یک از کلمات مذهبی شده است. شما هیچ‌یک از آنها را در کتاب پیدا نخواهید کرد

این موضوع وقتی داشتم روی تفسیر این کتاب کار می‌کردم، با مرور واژگان عبری و شناسایی تمام کلمات و ارجاعات آنها در غزل سلیمان، برایم کاملاً شوکه‌کننده بود. تقریباً به نیمه‌های فهرست رسیده بودم که متوجه شدم چیزی را از قلم انداخته‌ام؟ هیچ‌یک از این کلمات مذهبی وجود نداشت، بنابراین برگشتم و دوباره بررسی کردم و مطمئناً، حتی یک کلمه هم آنجا نبود. اگر بتوانم بدون اینکه غیرمذهبی به نظر برسم بگویم، این یک کتاب کاملاً سکولار است

فعالیت‌های خدا به معنای آیینی آن، اصلاً به چشم نمی‌آیند. آنها اصلاً وجود ندارند. این یکی از تمایزات بسیار آشکار بین این کتاب و بقیه‌ی اشعار عاشقانه‌ی باستانی خاور نزدیک است

عنصر دیگری هم هست که به نظرم جذاب است. بخش زیادی از ادبیات دیگر مربوط به شکار است، رفتن به دنبال حیوانات وحشی برای گرفتن یا کشتن آنها. برای مثال، در شعر عاشقانه مصری، مثل غزال در حال دویدن در بیابان، سریع به سمت معشوقه بیا.

پاهایش زخمی شده. اعضای بدنش خسته شده‌اند. ترس در بدنش نفوذ کرده است.

شکارچیان دنبالش هستند. سگ‌های شکاری هم با آنها هستند. به خاطر گرد و غبار نمی‌توانند ببینند.

او استراحتگاه خود را مانند سراب می‌بیند. او یک کانال را به عنوان راه خود انتخاب می‌کند. قبل از اینکه چهار بار دست خود را ببوسید، در حالی که معشوقه را تعقیب می‌کنید، به مخفیگاه او خواهید رسید.

این الهه طلایی است که او را برای تو کنار گذاشته، دوست من. این تنها یک نمونه از بسیاری از این نوع نقوش شکار است. در اسرائیل باستان، شکار بخشی از فرهنگ نبود.

ما هیچ اشاره‌ای به آن در مطالب کتاب مقدس نمی‌یابیم. افراد دیگری هم هستند که شکار می‌کنند، اما هرگز به عنوان یکی از کارهای بزرگی که پادشاه یا مردان قدرتمند انجام می‌دهند، دیده نشده است. در اسرائیل احترام زیادی برای زندگی وجود داشت.

اگر شیر به سراغ گوسفندان آمد، تو شیر را کشتی. اگر خرس یا گرگ به دنبالشان آمدند، تو آنها را کشتی. اما تو برای تفریح شکار نکردی.

زندگی بسیار ارزشمند بود، حتی زندگی حیوانات. بنابراین ما در غزل سلیمان، آنطور که در دیگر اشعار طبیعت می‌بینیم، مضمون شکار را نمی‌یابیم. عنصر سومی که در اینجا متمایز است، در ادبیات سایر نقاط خاور نزدیک باستان، نوعی سردرگمی بین خدا و طبیعت وجود دارد.

کل آیین باروری بر اساس آن وضعیت است. طبیعت فرزندی نخواهد داشت. حیوانات فرزندی به دنیا نخواهند آورد.

محصولات کشاورزی رشد نخواهند کرد مگر اینکه ما به عنوان خدا و الهه، کاهنه و پادشاه، یا کاهن و کاهنه، یا هر چیز دیگری، این اتحاد جنسی فیزیکی را داشته باشیم، هیچ حاصلخیزی در زمین وجود نخواهد داشت زیرا خدایان و زمین، خلقت، یکی هستند. در مطالب کتاب مقدس، آن شکاف بزرگ بین خدا و مخلوق وجود دارد. طبیعت، خلقت خداست.

این خدا نیست. و در غزل غزل‌ها، این تمایز به روشنی حفظ شده است. طبیعت نیکوست.

طبیعت آنجاست. طبیعت مهم است. طبیعت همان چیزی است که ما هستیم.

اما ما خدا نیستیم. و این کاملاً مربوط به کتاب مقدس است، جایی که در متون دیگر با آن اشتباه گرفته می‌شود. مجموعه‌ای دیگر از ارجاعات، این یک چیز جزئی است، اما جالب است.

در مطالب کتاب مقدس، اشارات متعددی به تاکستان، شراب، نوشیدن شراب، هیجان و شادی ناشی از آن جشن وجود دارد. در ادبیات غیر کتاب مقدسی، اشارات متعددی به شراب وجود دارد، اما اشارات زیادی نیز

به دم کردن آبجو وجود دارد. حالا، مطمئن نیستم، اما نتوانسته‌ام هیچ اشاره‌ای در مطالب کتاب مقدس یا خارج از کتاب مقدس به دم کردن آبجو در اسرائیل باستان پیدا کنم.

حدس من این است که غلات آنقدر ارزشمند بودند که نمی‌توانستند برای تهیه آبجو از آنها استفاده کنند. باید برای غذا استفاده می‌شدند. انگور فراوان تا بتوانند شراب درست کنند.

و ما آن اشاره را اینجا پیدا می‌کنیم، اما در مطالب کتاب مقدس اشاره‌ای به دم کردن آبجو پیدا نمی‌کنیم. باز هم، یک تمایز بسیار جالب. و در نهایت، در مورد این تمایزات، یکی از چیزهایی که خیلی خیلی واضح به نظر می‌رسد در متن کتاب مقدس، غزل سلیمان، وجود دارد. در آنجا حس تعهد وجود دارد.

وحدت این مرد و این زن وجود دارد. در اینجا هیچ اثری از خیانت نیست. هیچ اثری از فروپاشی یا زوال رابطه نیست.

اوه، داستان فراز و نشیب‌هایی دارد. دفعه‌ی بعد که اینجا باشیم، به این موضوع برمی‌گردیم. اما هیچ حسی توی آهنگ نیست که این رابطه قراره از هم بپاشه.

شما این را در ادبیات سایر نقاط خاور نزدیک باستان پیدا می‌کنید. در ادبیات غیر کتاب مقدس، حس وفاداری وجود دارد، اما واقعاً محکم نیست. اگر کس دیگری از راه برسد، خب، شاید ما تغییر کنیم.

ما اینجا چنین چیزی پیدا نمی‌کنیم. نکته‌ی دیگری که در این شعر عاشقانه، و به‌ویژه در مطالب کتاب مقدس، وجود ندارد این است که در اینجا چیزی در مورد خانواده و تربیت فرزندان وجود ندارد. مطمئناً برخورد جنسی وجود دارد، اما به یک رابطه‌ی خانوادگی تبدیل نشده است.

اینجا هیچ چیزی وجود ندارد که نشان دهد با هم پیر شدن یا صرفاً با خاطره‌ی همسر از دست رفته پیر شدن. این یک اثر منسجم است که بر وحدت در این رابطه تمرکز دارد. ما چیزهای دیگر را در ادبیات دیگر پیدا می‌کنیم.

ما آن را اینجا در غزل سلیمان پیدا نمی‌کنیم. حالا، یک نکته‌ی آخر در این بخش. چیزی در مورد واژگان غزل کتاب مقدس.

در اینجا دوباره، مجبورم به برخی یادداشت‌های مفصل اشاره کنم زیرا این موضوع کمی پیچیده می‌شود. غزل غزل‌ها کتاب نسبتاً کوتاهی است. بعداً به برخی از پیامدهای آن خواهیم پرداخت.

با احتساب عنوان، آیه ۱، غزل غزل‌ها، که سرود سلیمان است، تنها ۱۱۷ آیه در این غزل وجود دارد. بنابراین، ۱۱۶ آیه به علاوه عنوان داریم. عنوان، همانطور که قبلاً گفتم، در کنار آن قرار گرفته است.

حالا، در این کتاب، ۱۱۷ آیه، ۴۷۰ کلمه مختلف، کلمات عبری مختلف وجود دارد. البته آنها به اشکال مختلفی آمده‌اند، اما ریشه آنها ۴۷۰ تا است. حالا، بلافاصله به دلیل آن ۴۷۰ کلمه، که ۱۰٪ آنها، ۴۷ تایی آنها فقط یک بار در متون آمده‌اند، با مشکل مواجه می‌شویم.

٪در هیچ جای دیگری از ادبیات باستانی، در ادبیات عبری، این کلمات وجود ندارد. ۴۷ مورد از آنها. این ۱۰٪ از واژگان است.

ما هیچ ایده‌ی واقعی از معنی آن نداریم. می‌توانیم حدس بزنیم، اما نمی‌توانیم مطمئن باشیم. ۵۱ کلمه‌ی دیگر وجود دارد که کمتر از پنج بار تکرار شده‌اند.

و بسیاری از آنها، چهار یا پنج بار تکرار می‌شوند، اما در زمینه‌های یکسانی اتفاق می‌افتند. بنابراین، ما هیچ راهی برای بررسی معنی آنها نداریم، زیرا ممکن است فقط یک بار، پنج بار تکرار کنیم و دقیقاً همان چیز را بگوییم. ما فقط نمی‌دانیم.

کلمه دیگر وجود دارد که بین شش تا ده بار در کل متون ادبی، نه فقط در آهنگ، بلکه در کل متون ۴۵ ادبی، تکرار شده‌اند. و ۲۷ کلمه دیگر وجود دارد که کمتر از ۲۰ بار در کل عهد عتیق تکرار شده‌اند. خوب من در حساب خیلی خوب نیستم، اما فکر می‌کنم نزدیک به ۲۰۰ کلمه اینجا داریم که کمتر از ۲۰ بار در کل عهد عتیق تکرار شده‌اند.

و بیش از ۱۰۰ مورد از آنها کمتر از پنج بار تکرار می‌شوند. خوب، این ما را کمی دچار مشکل می‌کند. از آنجایی که این کلمات خیلی رایج نیستند، همیشه نمی‌توانیم از معانی آنها مطمئن باشیم.

حالا، این در غزل‌ها پیچیده شده است. گفتم که ما ۱۱۷ آیه داریم، از جمله جمله عنوان. از این ۱۱۷ آیه، ۹۹ تای آنها یک یا چند تا از این کلمات غیرمعمول را دارند.

بنابراین، فقط ۱۸ آیه از این سرود دارای کلمات رایج هستند. این موضوع کمی مشکل تفسیر ایجاد می‌کند. آیه دارای کلماتی است که در خارج از سرود سلیمان استفاده نمی‌شوند. ۵۰

مورد دیگر کلماتی دارند که کمتر از سه بار استفاده شده‌اند. و تمام چیزی که به آن خلاصه می‌شود این ۱۲ است که در اینجا آیات زیادی وجود دارد که نمی‌توانیم دقیقاً از معنای آنها مطمئن باشیم. ما منظور را می‌فهمیم.

، ما به درک کلی می‌رسیم. اما وقتی صحبت از جزئیات دقیق متن می‌شود، بیش از نیمی از مواقع، ۹۷٪ مواقع باید بگوییم، هوم، این حدس خوبی است، اما واقعاً نمی‌توانم مطمئن باشم. و این باعث می‌شود که کار برای مفسران بسیار سخت شود.

، مفسران دوست ندارند بدون اینکه بتوانند دقیقاً بگویند چه می‌گوید، غافلگیر شوند. اما در مورد آهنگ نمی‌توانید. نزدیک شوید و ایده‌هایی بدهید، اما این بهترین کاری است که از دستمان برمی‌آید.

کمی بعد، به چندین متن و برخی از این متون مشکل‌ساز، گزینه‌های موجود و دلیل ارائه پیشنهادها خاص در مورد معنای آن بیت خاص، نگاهی خواهیم انداخت. حالا، واژگان. کلمات غیرمعمول زیادی در آهنگ وجود دارد.

چیزهای دیگری هم هست. این سرود، غزل غزل‌ها، مانند سایر متون ادبی، مملو از واژگان رایج شعر عاشقانه است. حالا منظورمان از این چیست؟ خوب، در کنار چیزهای دیگر، ما به مطالب مصری، بین‌النهرینی، بابلی و کتاب مقدس نگاه می‌کنیم.

، گروه‌های مشترک خاصی از کلمات وجود دارند. برای مثال، نام حیوانات خانگی، روباه، غزال، معشوق، خواهر، عروس، پادشاه، ملکه. اینها نام‌های مشترک هستند و در میان آنها وجود دارند.

این آهنگ هم آنها را دارد. اما چیزهای خاص دیگری هم در این ادبیات شعر عاشقانه مورد توجه هستند. نام حیوانات هم وجود دارد.

غزال، روباه، کبوتر، قمری. از این جور چیزها در ادبیات. در ادبیات بابل و مصر، حیوانات مصری و بابلی داریم.

در این آهنگ، ما حیواناتی از فلسطین داریم. آنها نام‌های عمومی هستند، یعنی نام حیوانات هستند، اما مختص یک مکان یا منطقه خاص هستند. از این قبیل چیزها.

ما همین موضوع را در مورد گیاهان یا گل‌ها داریم. در ادبیات مصر و ادبیات بابلی، به نی پاپيروس یا گل نیلوفر آبی اشاره شده است. در مطالب کتاب مقدس، به گل رز شارون، یک اصطلاح کتاب مقدس، اشاره شده است.

دوباره، نام گیاهان را داریم، اما آنها نام‌های محلی هستند. همین موضوع را در مورد مجموعه جواهرات، ادویه‌ها، درختان نیز داریم. در مطالب کتاب مقدس از سروهای لبنان صحبت می‌شود.

شما این عبارات را در اشعار عاشقانه غیر کتاب مقدس پیدا نمی‌کنید. بنابراین، واژگان رایجی مانند این وجود دارد، اما رنگ و بوی جهانی ندارد. رنگ و بوی محلی دارد.

و البته، این دقیقاً همان چیزی است که انتظار دارید. شاعران عاشقانه از آنچه در دسترس دارند استفاده می‌کنند. بنابراین اگر در مصر هستید، از آنچه در مصر وجود دارد استفاده می‌کنید.

گیاهان پاپيروس و تمساح‌ها و مرداب‌ها. در بابل، از رودخانه و گیاهان آنجا صحبت می‌شود. در اسرائیل، از بیابان.

شما درباره کوه‌ها صحبت می‌کنید. درباره چشمه‌های عین-گدی صحبت می‌کنید. چیزهای محلی که واژگان اشعار را مشخص می‌کنند.

عنصر دیگر در واژگان، عدد بزرگ است، و این، باز هم، در همه جا وجود دارد، نه فقط در مطالب کتاب مقدس، چیزی است که ما به آن کلمات دوبهلو می‌گوییم، کلماتی که معانی دوگانه دارند. خواهرم، عروسم. خب، شاید او عروس من باشد.

او قطعاً دوست دختر من است. او قرار است عروس من شود، اما آن رابطه وجود دارد. در اینجا چندین مرجع وجود دارد.

ما در فصل هفتم به چند مورد از آنها نگاه کردیم، جایی که ران‌های گرد او مانند جواهرات، کار دست یک استاد، و ناف او مانند یک کاسه گرد توصیف شده بود. او دقیقاً چه چیزی را در آنجا توصیف می‌کند؟ خب، کمی بعد به آن خواهیم پرداخت، اما کاملاً صریح و مشخص است. و معنی در اینجا پنهان نیست بلکه پنهان است.

و ما تعدادی از این موارد را اینجا بررسی کرده‌ایم. اشاراتی به قرار دادن دست روی سوراخ در وجود دارد. در تمام این کلمات معانی دوگانه وجود دارد.

وقتی به بحث اصلی رسیدیم، به آنها برمی‌گردیم. و سپس سه کلمه در زبان عبری وجود دارد که برای کلمه «دانستن» استفاده می‌شود. و آنها در اینجا آمده‌اند، و اجازه دهید آنها را به طور خاص شرح دهیم» همانطور که هم در آهنگ و هم در برخی از متون دیگر آمده‌اند.

کلمه دانستن وجود دارد، یعنی داشتن قوه تشخیص، فهمیدن. و در این آهنگ، دختر سعی می‌کند به دیگران بفهماند که منظورش از معشوقش چیست، تا بفهمند منظورش چیست. این ایده در برخی از آهنگ‌ها وجود دارد.

اصطلاح دیگری که مکرراً استفاده می‌شود، اصطلاح تشخیص دادن یا نگاه کردن است. این اصطلاح در عهد عتیق بسیار رایج است و در این آهنگ نیز به کار رفته است. به معشوق من نگاه کن، چشمانت را به او بدوز، یا به معشوق من، به او

است که به yada این کلمه هرگز در عهد عتیق برای رابطه جنسی استفاده نشده است. کلمه سوم کلمه معنای دانستی است که از طریق حواس یا تجربه به دست می‌آید. دانستن، تجربه کردن است.

و آن یکی به طور خاص در مورد رابطه جنسی به کار می‌رود. و این آهنگ دو بار در این کتاب از آن استفاده می‌کند. در فصل ۱، آیه ۷، به من بگو که روح من چه کسی را دوست دارد، گلهات را کجا می‌چرانی، ظهرها کجا می‌خوابانی؟

زیرا چرا من باید مانند کسی باشم که در میان گله‌های یاران تو سرگردان است؟ به من بگو، بگو این قرار است کجا اتفاق بیفتد. کاملاً واضح است که در اینجا معنای دوگانه‌ای در این کلمه وجود دارد. سپس، در نهایت، در این بخش، کاربرد کلمه عشق در عهد عتیق

احتمالاً شنیده‌اید که در میان یونانیان سه کلمه مختلف، در واقع چهار کلمه، وجود داشته است. کلمه آگابه، که به معنای عشق الهی است، آن عشق والایی که ما در موردش صحبت می‌کنیم. کلمه فیلتو، که به معنای نوعی عشق برادرانه است، شهر عشق برادرانه، فیلاذلفیا

در Stargaze و کلمه اروس، که معمولاً بار جنسی دارد. کلمه شهوانی می‌تواند چهارمین اصطلاح باشد. واژه ترجمه هفتادگانی آمده است اما در عهد جدید نیامده است.

اما این کلمات معانی و مفاهیم متفاوتی دارند. متأسفانه، در زبان عبری فقط یک کلمه وجود دارد، کلمه ahav. و برای هر سه مورد استفاده می‌شود.

در واقع، اگر به ترجمه یونانی عهد عتیق نگاه کنید، همان کلمه عبری با هر چهار کلمه یونانی ترجمه شده است. بنابراین، در زبان عبری، از نظر واژگان هیچ تمایزی بین عشق شهوانی، عشق برادرانه یا عشق جنسی وجود ندارد. مطمئناً تفاوت‌هایی در معنای واقعی و نحوه انجام آنها وجود دارد، اما واژگان وجود دارد

و بنابراین، وقتی کلمه عشق را در عهد عتیق می‌بینید، باید مکث کنید و از خود بپرسید، نویسنده سعی دارد کدام تأکید خاص را به ما جلب کند؟ و باز هم، این به مشکل واژگان برمی‌گردد. این به نحوه تفسیر شما نحوه درک شما از زمینه و واژگان پیرامون آن بستگی دارد. بنابراین، مشکل واژگان، مسئله‌ای بسیار حیاتی در درک آموزه‌های غزل سلیمان است.

چند مورد دیگر هم هست. در دور بعدی به آنها خواهیم پرداخت. این دومین سخنرانی از چهار سخنرانی دکتر لوید کار در مورد غزل غزل‌ها بود.